

◇ فصلنامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ

سال هفتم، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۹۵

صفحات: ۲۱-۷

تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۱۲/۲۹ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۳/۲۷

سیمای زن از دیدگاه فوزیه ابو خالد شاعر معاصر عربی

محسن سیفی*

صدیقه جعفری نژاد**

چکیده

فوزیه ابو خالد (۱۹۵۵) یکی از شاعران معاصر سعوودی است که جانمایی بسیاری از سروده‌ها و مجموعه‌های شعری وی برگرفته از زن است. این بانوی شاعر توانسته در اشعار زیادی اعتراض خود را به جامعه‌اش در خصوص اجحاف در حق زنان بیان دارد. هدف این پژوهش عبارت بود از اینکه با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی سیمای زن در شعر این شاعر بپردازد و جلوه‌هایی از جایگاه زن را در شعر ایشان بررسی نماید. از جمله مقوله‌هایی که در شعر فوزیه نسبت به زن اهتمام ویژه‌ای به آن شده است، شکوه از عدم تکریم زن به عنوان مادر بشریت است. مادری که او را نماد رستاخیزی و باروری برشمرده و وی را هم ردیف وطن و سرزمین خوانده است و خواستار آزادی وی از یوغ ستم جامعه‌ی خویش شده. وی برای اینکه بتواند علیه سنت جامعه به پاخیزد و از حقوق زنانه‌اش آزادانه دفاع کند به شعر روی آورده تا با زبان شعر آزادانه در برابر خوارداشتن زنان قد علم کند.

کلید واژگان: سیمای زن، فوزیه ابو خالد، زن، شاعر معاصر عرب.

* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول، ایمیل: motaseifi2002@yahoo.com).

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان (s.jafarimotarjem2014@gmail.com)

مقدمه

مسأله زن و جایگاه او از گذشته تا بحال همواره در شعر شاعران نقشی محوری و تعیین کننده داشته است. هر چند که توجه به مقوله‌ی زنان در شعر شاعران قدیم توجهی زیباشناسانه در قالب توصیفات جسمانی و شمایل ظاهری بوده اما رفته رفته این پدیده جای خود را به وصف حقوق از دست رفته‌ی زنان و ارزش‌های پنهان او داد. اکنون در شعر بسیاری از شاعران ارزش‌های حقیقی زن نمود خاصی یافته است به طوری که مشارکت وی در اجتماع و سازندگی وطن و پرورش نسل‌ها به زیبایی به تصویر کشیده شده است. یکی از شاعرانی که دغدغه‌ی زنان را در سر می‌پروراند فوزیه ابوخالده است. وی یکی از شاعران معاصر سعودی است که در «ریاض» به دنیا آمد و در دانشگاه آمریکایی بیروت درس خواند و دکتری خود را در رشته‌ی مطالعات زنان و گفتمان سیاسی از دانشگاه «سالفورد» منچستر گرفت. مجموعه‌های شعری بسیاری از وی به چاپ رسیده که برخی از آنها به شرح زیر است: *إلی متی یختطفونک لیلۃ العرس، ماء السراب، قراءة فی السر لتاریخ الصمت العربی، مرثیة الماء و...*

با نگاهی به مجموعه‌های شعری فوزیه معلوم می‌گردد که زن در اشعار این شاعر حضوری پررنگ داشته به طوری که اولین دیوان خود (*إلی متی یختطفونک لیلۃ العرس*) را با قصیده‌ای خطاب به مادر (*إلی أمی المتوهجۃ أبدا*) آغاز می‌کند و سه کلمه‌ی مادر، زن، وطن و مفاهیم آنها هویت شعر وی به شمار می‌آید (عبدالوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۰۵؛ ۱۰۵). وی یکی از اولین زنان در جزیره‌ی عربی است که علیه ظلم و حقوق از دست رفته‌ی آنان شورید و یکی از برجسته‌ترین شاعرانی است که خواستار هم‌آغوش شدن با زمانه و زندگی‌ای لایق برای انسان شد و نیز از بارزترین شاعرانی است که خواهان آزادی زن در برابر موانعی است که انسانیت وی را خدشه دار ساخته و حرمت او را از بین برده است (الجیوسی، ۲۰۱۴).

فوزیه یکی از شاعران معترض به شمار می‌آید زیرا توانسته در جامعه‌ی بسته‌ی سعودی که زن در انزوای اجتماعی به سر می‌برد، حرف دلش را بزند و مفاهیم شعر خود را از زنان وام بگیرد. ایشان در پس نقاب زن سعودی از الام و رنجش‌های خاطرش که برخاسته از دنیای سرکوب‌گری جامعه‌اش می‌باشد، فریاد برمی‌آورد. این تمرد و کشمکش موجود در شعری وی از نوع درگیری بین فرد و جامعه است چرا که این نوع درگیری زمانی حاصل می‌شود که شاعر صفای درون خود را با جامعه‌ی اطرافش که حالت طغیانگری دارد، مقایسه کند که سرانجام یک برخورد میان صفای درون و خشونت برون پدید می‌آید و شاعر هم در پی آنست که صفای درون خود را از دست ندهد (عباس، ۱۹۹۵؛ ۱۵۸).

تمرد و اعتراض فوزیه علیه جامعه‌ی زن ستیز سعودی به قدری هوایداست که به قالب شعری او هم کشیده شده است زیرا وی یکی از پیشگامان شعر سپید در عربستان سعودی به شمار می‌آید. شعرش آزاد و رها از وزن و قافیه می‌باشد به طوری که آزادانه تمرد خود را در این نوع شعر بیان داشته است. به عنوان مثال در قصیده‌ای می‌گوید: «وجدتُ سیفاً بلا غمد منقوشاً علیه اسم طفل مجهول»

مراد او از شمشیر و کودک همان قصیده می‌باشد که سکوت حاکم بر جامعه و مکانی که در آن می‌زید نتوانسته پذیرای آن باشد لذا باید قصیده‌ای بگوید که مانند شمشیری علیه سنتها برکشیده شود و همچون کودکی متولد شود و سرور به همراه آورد (القرشی، ۲۰۱۰؛ ۳) و لذا قصایدش را در قالبی آزاد می‌آورد. بنابراین شعر او نیز انقلابی است علیه شعر سنتی سعودی، شعری است که می‌تواند خیال خود را در پهنه‌ای وسیع و بی‌قید و شرط آن رها سازد و اعتراض خود را بدون رعایت تفعیله، آزادانه بیان دارد و بدین ترتیب او شاعری زن‌ستا در جامعه‌ای زن‌ستیز به شمار می‌آید. لذا هدف از این پژوهش بررسی و توصیفی از سیمای زن در شعر این شاعر می‌باشد؛ چرا که ایشان اکثر مفاهیم شعری‌اش را از عاطفه‌ی مادرانه و زن‌فداکار و مظلوم گرفته است. بنابراین پژوهش پیش رو ضمن تحلیل و ارائه‌ی جلوه‌های زن در اشعار فوزیه برانست که به پرسش‌های زیر پاسخگوید: فوزیه ابوخالده به چه جنبه‌هایی از زنان اشاره دارد آیا جنبه‌ی ظاهری قضیه را مد نظر قرار داده یا باطنی و معنوی؟ زبان شعری ایشان برای بیان مفاهیم و اعتراض علیه ظلم در حق زنان به چه شکل است؟

جلوه‌هایی از جایگاه و سیمای زن در شعر فوزیه ابوخالده

فوزیه ابوخالده به ندرت به بیان احساسات و عواطف عاشقانه و وصف زیبایی و اندام زن پرداخته و غالب مضامین شعری توصیف درد و آمل و آلام زنان و بیان دیدگاه فکری اوست نه توصیف ظاهری زن. از جمله مضامین شعری وی به قرار زیر است:

- زن نماد وطن، باروری و شکوفایی

باندک تاملی به اعصار گذشته مشخص می‌شود که زن همواره در حفظ سرزمین و میهنش نقش بسزایی را ایفا کرده است. او با پرورش دلیرمردان و احیای فرهنگ اصیل و ارزشی پایدار جامعه را شاکله بخشیده و به سمت و سوی تکامل و ترقی سوق داده است.

فوزیه با شفافیت و صراحت نقش زن را در تابلویی زیبا به تصویر کشیده است. او با خیال شاعرانه این تصویر را به بهترین نحو در گستره‌ی دید مخاطب قرار داده است چرا که «خیال شاعر را یاری می‌دهد تا بتواند قدرت کلام را تا حد بیان یک تجربه ویژه روحی افزایش دهد و امکان انتقال عواطف را به دیگران از طریق زبان فراهم آورد» (پورنامداریان: ۱۳۸۱: ۱۸۸) جایی که شاعر می‌گوید:

«كنت انتظر أن أجد في تركتك بذرة من جنان عدن / أغرسها في قلبي الذي هجرته المواسم / لكنني / وجدت سيفاً بلا غمد متقوساً عليه اسم طفل مجهول / وحتى لا اضيعه تفتحت كل مسامي / اغمده دافئاً له» (ابوخالده، ۱۹۷۳؛ ۷۵-۷۶).

انتظار داشتم که در پی رفتنت بذری از باغهای بهشت برگیرم / آن را در قلبم بکارم، قلبی که فصول پیاپی مهجورش نهاده / اما من / با شمشیری بی‌غلاف مواجه شدم که اسم کودکی بی‌نشان بر آن حک شده بود / و برای آنکه آن شمشیر را از دست ندهم تمام منافدم را غلافی گرم برای آن قرار دادم.

مبین است که حضور زن همچون پشتیبان و پناهگاهی برای مردمان و حفظ وطن از چنگال یغماگران و متجاوزان است. شاعر با تصویری از جامعه بدون حضور زن را توصیف کرده است که هر آینه بی گناهان را بر لبه تیغه شمشیر می‌بینی و فضایی تاریک و تیره بر سرزمین حاکم می‌شود. جامعه‌ای که پیش از این با استقامت و ایستادگی زن قد علم کرده بود اکنون با نبودش به جولانگاه ظالمان مبدل گشته است. شاعر او را نماد سرزمین و وطن عربی می‌داند چرا که بین مادر و سرزمین یک نوع همبستگی وجود دارد از آنجا که در زن رحمی وجود دارد برای فرایند زاد و ولد و پایداری در برابر سلب آن جسد و از بین رفتنش که در نهایت منجر به پایداری در برابر از دست رفتن سرزمین به عنوان هویت انسانهای روی آن می‌شود. و سرانجام پایداری و ایثاری را که مادر برای دخترش به جامی گذارد، ماحصل آن تحمل کردن دیگر اطفال و باروری زمین است (الوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۱۹) شاعر این سخن را با تخیل وسیعش توصیف می‌کند و این خیال در (بذرة من جنان عدن / أغرسها فی قلبی الذی هجرته المواسم) به اوج می‌رسد. او آرمانشهر خیالش را ملموس جلوه داده و آن را با حضور زن شدنی می‌داند. بنابراین بین مادر و سرزمین یک نوع همبستگی وجود دارد. شاعر این همبستگی را که بین جسم زن و زمین وجود دارد در پایان قصیده‌ای تحت عنوان «محاكمة غیر معلنة لفعل حبّ علنی» به آن اشاره می‌کند، آنجا که می‌گوید:

«أنا بلد فی مرأة» (ابو خالد، ۱۹۸۵؛ ۱۱): من سرزمینی هستم که در زن نمود یافته‌ام.

فوزیه اغلب اشعار خود را از جنس لطیف زن وام گرفته است به طوریکه بسیاری از قصاید ایشان، گفتگوی میان مادر و دختر است، مادری که انسانیت و فداکاری و عطوفت را برای دخترش به ارث می‌گذارد. موقعیت زن در اشعار ابو خالد مبین ادامه نمو و حیات انسانی و نیز مکمل پایه‌های انسانیت است چرا که اخلاق در وفاداری و مقاومت متبلور می‌شود و این خصلت در درون زنی است که خود نماد پایداری و استقامت است چرا که شاعر وطن خویش را در کالبد زنی می‌بیند که با وجود جور و نابرابری‌های زمانه همچنان ایستادگی را پیشه خویش ساخته و در پناه این مولفه به پیشبرد اهداف والا که همان باروری و آزادگی و شکوفایی می‌باشد، می‌اندیشد. همچنان که شاعر در سروده «سؤال» می‌گوید:

إلی متیختفونک لیلۃ العرس؟ / سترت الیابسة والبحر / بأسئلة فضاحة / وتخیرت حتفها (ابو خالد، ۱۹۹۵؛ ۷).

تا کی می‌خواهند تو را در شب عروسی ات بر بایند؟ / تو ای زنی که همه‌ی زمین متعلق به توست (خشکی و دریا) / با سؤالات مسخره و رسوایی تو را می‌ربایند / تو هم مرگ را انتخاب می‌کنی آنچه که مبرهن است در این ابیات شاعر زنی را توصیف می‌کند که دارای موجودیتی منفعل و مستقل است که با وجود اینکه در میان انبوهی از متجاوزان و ستم پیشگان زمانه قرار گرفته است اما تن به ذلت و خواری نمی‌دهد و تا پای جان برای حفظ ارزش و شرف خویش ایستادگی می‌کند. او مرگ را در دیدگاه خویش ناچیز می‌نگرد چرا که وطن و مردمانش را متعلق به خود می‌داند.

موجودی که با زاد و ولد خویش جهان را از ایستایی و رکود به سمت تکامل و حیات پیش می‌برد و علی‌رغم همه‌ی چپاولها و تجاوزات، قدرتمند و بارور باقی مانده و رمز ادامه‌ی حیات و زاد و ولد گشته است (الوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۱۸).

از طرفی او موجودی است که از آغاز آفرینش با ظرافتی خاص پا به عرصه زمین نهاده است و همین امر موجب گشته که همواره در طول تاریخ دستان متجاوز و چپاولگر به سویش دراز شوند و او را مورد هجومی نگاه‌های حریصانه خویش قرار دهند. اما او در برابر خواسته‌های مفتضحانه‌شان تن در نمی‌دهد و سرفرازی و شرافت را در مرگ با عزت می‌بیند (بأسئله فضاحة / و تخیرت حتفها). و این پایداری و ایستادگی در برابر یغماگران از او سمبل استقامت و عزت نهاده است. از طرف دیگر زن همچون سرزمین شاعر همواره در اندیشه غارتگران و متجاوزانی است که قصد چپاول و درازدستی و از بین بردن هویت آن را داشتند (الوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۱۹) که این جمله (یختطفونک لیلة العرس) اشاره به استمرار غارت و چشم‌دوزی دشمن به سرزمینی دارد که در اوج شکوفایی و تمدن، متجاوزان قصد آن می‌کنند.

در جای دیگر نیز زن را الهه‌ی باروری و شکوفایی خوانده و می‌گوید:

رأیت نخالة القمح علی معصمیک / رایتک رغیفا حار / رایتک أما تکبر الصغار / رایتک امرأه عامله
تصیر عشتار / (ابو خالد، ۱۹۸۵؛ ۳۳).

من باقیمانده گندم را در مچ دستانت دیدم / تو را نانی داغ یافتم / مادری که کودکان را بزرگ می‌کند / زنی کارگر که به عشتار الهه‌ی باروری تبدیل می‌شود.

زن در این ابیات عامل رونق و شکوفایی سرزمین به شمار آورده شده است زیرا شاعر می‌گوید هم امور سخت خانه‌داری به دوش اوست (نخالة القمح علی معصمیک) و هم امور بچه‌داری (اما تکبر الصغار) و در پایان هم از عشتار (الهه‌ی باروری) نام برده است و زن را نماد والهه‌ی باروری دانسته است و نگفته که ای زن تو را مثل عشتار دیدم بلکه گفته تو با این باروری و نقش عمده در شکوفایی وطن، خود عشتار هستی. همانطور از این شعر بر می‌آید، فوزیه برخلاف بسیاری از شاعران زن‌ستا با توصیفات ظاهری و زیبایی‌ی زن کاری ندارد بلکه به مقوله‌ای مهمتر که دغدغه‌ی اغلب زنان است روی آورده چنانچه این امر به خوبی در این مصراع نمایان است (رأیت نخالة القمح علی معصمیک) او بجای توصیف لطافت دستان و زینت آن به توصیف زحمت و مشقت مادر برای محافظت از خانواده روی آورده و مچ دست را محل جمع شدن تفاله گندم و خمیر نان توصیف کرده نه موضع دستبند و انگو.

در قصیده‌ای دیگر که در زمانه زخم خورده‌ی عربها آن را سرود با دخترش مکاشفه می‌کند و می‌گوید:

تعبت و حدی من حمل العشق / تعبت من إرث الرق / و کنت اطوف بالسیوف والخرافة (ابو خالد، ۱۹۸۵؛ ۸۷).

از اینکه به تنهایی عشق را حمل کنم خسته شدم / از ارث بردگی خسته ام / من باشمشیر و خرافات می‌چرخیدم

شاعر می گوید من نباید به تنهایی بار شکوفا شدن را به دوش بکشم بلکه این تویی که پس از من این رسالت را به دوش می کشی و نیز الان بایستی تمرین کنی که دوشادوش هم در باروری سهیم باشیم من به تنهایی خسته شده‌ام و همه باید دست به دست هم دهیم. و تو ای دخترم باید در حمل عشق به وطن و شکوفایی آن کمک کنی. در این قصیده ایشان با نغمه‌ای انقلابی سعی دارد که در دخترش رمز مادری و باروری و شکوفایی بیدار گردد (الوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۰۸). وی از طرف دیگر علیه سنتها و خرافات جامعه‌اش سر به عصیان می‌گشاید و می‌گوید شمشیر و خرافات بر من مستولی است و از بردگی‌خسته شده‌ام و نمی‌خواهم آن را برای تو به ارث بگذارم بدین ترتیب نوعی بیداری در مخاطبش ایجاد می‌کند که او به خود آید و سنت جامعه‌اش را بشکند.

در واقع شاعر در جهان بینی خویش وجود زن را در تکمیل آفرینش هستی امری ضروری دانسته و ارزشهای او را در منصفه ظهور نهاده است به طوری که او را موجودی بلند نظر و کریم معرفی کرده است که برای رسیدن به اهداف متعالی گرایشی به مادیات زمینی ندارد و می‌گوید: *أَمْي لَمْ تَوْرَثِي نِي مِنْ ظَفَارِ عَقُودِ عَرَائِسِهَ / لَكِنِّكَ اعْطَيْتِي الْجِدَّ الصَّاعِدَةَ إِلَى السَّمَاءِ بِرَفْضِ الشَّنَقِ / بِرُوحِ الْقَطَطِ الَّتِي تَمُوتُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ / وَتَبْعُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةً* (ابو خالد، ۱۹۷۳؛ ۷۴). مادرم تو گردن بند عروسی و مرواریدهایش را برایم به ارث نگذاشتی / بلکه گردنی را برایم به ارث نهادی که به سوی آسمان بکشم و جلوی چوبه دار بایستم / باروح گربه‌هایی که روزانه هفت بار می‌میرند / و هفتاد هزار بار زنده می‌شوند

(*أَمْي لَمْ تَوْرَثِي نِي مِنْ ظَفَارِ عَقُودِ عَرَائِسِهَ*) همین احساس آزاده بودن سبب جاودانگی او در برابر تمامی تجاوزات و غارتگری‌ها شده است.

در این فقره از قصیده زندگی و رستاخیزی هفتاد بار بر شمرده شده و در مقابل مرگ و نیستی هفت بار و این مفهوم در قالب (*بِرُوحِ الْقَطَطِ الَّتِي تَمُوتُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ / وَتَبْعُ سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةً*) بیان شده است. شایان ذکر است که گربه دارای هفت جان است که در مصر باستان الهه باسیت که در شکل گربه بوده است مورد تکریم و تقدیس بوده چرا که آن الهه حامی انسان بوده و خیر و نیکی‌اش به انسان می‌رسیده و عطا کننده‌ی خیر و برکت به آدمیان بوده است (خلیل، ۱۹۹۵؛ ۱۳۷). و مبین این مطلب است که زن همواره موجب خیزش دوباره و حیات مداوم است که پا را از ماده فراتر گذاشته و به نوعی به عشقی جامع و کامل دست یافته است عشق به وطن و آزادی‌اش که آن را همواره با خود همراه ساخته است. خالی از لطف نیست که بیان این اعداد تناص مفهوم می‌به این آیه قرآنی دارد که *«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَبِيلَةٍ مِثْلُ حَبَّةٍ»* به این صورت که ارزش جان باختن و فداکاری زن همچون دانه ایست که می‌روید و هفت خوشه می‌شود و هر خوشه‌اش صد دانه دارد بنابراین هر دانه در مجموع به هفتصد دانه بارور می‌شود و این رویکرد جدید زن را در فراسوی ایثار و گذشت به اجر معنوی پیوند می‌دهد.

اصالت حقیقی و انسانی زن او را به سوی ارزش‌های فاخر و راستین سوق می‌دهد به طوری که در برابر مسائل اجتماعی و دفاع از شرف و آزادی صبورانه ایستادگی می‌کند و هرگز تسلیم خرافات

مادی نمی‌شود. این فضایل را شاعر در هر زنی به صورت موروثی می‌داند که فداکاری‌ها و ارزش‌های انسان مآبانه اش الگویی خلل‌ناپذیر و تثبیت شده در سرتاسر جهان هستی نمایان است. او در قصیده اش تحت عنوان «من یقاسمی إرث أُمی» به توصیف انسانیت و بیان مکنونات درونی او می‌پردازد و می‌گوید:

أُمی لم تورثینی من ظفار عقود عرائسها/ لکنک اعطیتی الجید الصاعده إلى السماء برفض الشقی (ابو خالد، ۱۹۷۳؛ ۷۴)

آنچه که از این ابیات استنباط می‌شود آن است که زن آنچه را که به ارث می‌گذارد شرافت و بزرگی و فداکاری است (اعطیتی الجید الصاعده) گردنی که به سوی آسمان بلند می‌شود مبین سربلندی و عزتی است که در برابر دفاع از میهن و آزادی اش متبلور می‌شود لذا شاعر آن را متعلق به زنی می‌داند که برای وطنش چندین بار می‌میرد تا آن را همیشه زنده نگه دارد. با توجه به فعل مضارع در این ابیات (تورثینی، تموت، تنبعث) پایداری در راه استقلال و آزادی امری است مداوم و همیشگی و این دوام را خاص زن و موجودیت او می‌داند. انسانی که با احراز صمیمیت عاطفی، خستگی را به جان می‌خرد و همواره در برابر ناملایمات اجتماعی ایستادگی می‌کند. البته باید اذعان داشت که در این قصیده نیز زن نماد رحم بزرگتر (زمین) می‌باشد که بعد از مردنش شکوفایی و باروری به جامی گذارد (الوهیبی، ۲۰۰۵؛ ۱۱۹).

- اصالت بخشیدن به جوهره وجودی زن -

فردیت و موجودیت زن در نظام آفرینش دارای فلسفه‌ای عمیق است که قادر به ترقی پله‌های تکامل و مدارج عالی است که در پی آن ریشه‌های انسانیت را مستحکم و ثمره‌اش را به بار می‌نشانند چرا که دامن زن عنایتی است از جانب خداوند به بشریت داده شده تا به غایت آفرینش برسد. لذا این گوهر گرانبهای آفرینش در طول اعصار آن طور که باید شناخته نشده است و الفاظ قادر به تفسیر جوهره وجودی او نمی‌باشند. چرا که اوصاف عالی و ارزش و کرامتش اصلی را می‌طلبند که عاری از هر گونه پلیدی و شالودگی باشد اصلی که از حقیقتی غیر متناهی سرچشمه می‌گیرد؛ شاعر در پیافتن این اصل و جوهره مخاطب خویش را مورد پرسش قرار می‌دهد و ذهن او را به اصالتی اخروی می‌کشاند.

أی فردوس انسل منه النساء/ السراب/ وسکین/... علی/ سبات السابله؟...../ مَهْرَ اللَّمَّهْرَةِ الْهَارِبَةِ/ أی قمر علقته شهرزاد علی لیل اللقاء؟/ غافلتنی کملکه لا ترید/ أن تری الرعیة... نرواتها/ قطفتم نجوم المساء... وملاأت القصیده زیبیا... وتینا... و مآء زمزم (ابو خالد، ۱۹۸۵؛ ۵۳).

ابو خالد زن را موجودی می‌داند که از فردوس آمده و کلام خود را با این پرسش آغاز می‌کند که این فردوس کدام است. وی به راستی زن را موجودی می‌داند که ابتدا از فردوس برین به زمین آمده است اما زنان جامعه‌ی وی گویی متعلق به آن فردوس نبوده و سوال میکند که زنان از کدامین فردوس اند سپس با ذکر رموزی که در این قصیده نهفته است خاطر نشان می‌سازد که این فردوس

با آن یکی فرق دارد. زیرا آن فردوس سراسر نهر در آن جاری است و حال آنکه در فردوس زنان جامعه‌ی او بجای آب که مظهر صفا و رهایی است، سراب جاری می‌باشد. و آفتاب آن از حقیقت نورانی خودش به (شمس نحاسی) تبدیل گشته است. وی با آوردن این نمادها به جوهری اصلی زن اشاره دارد. جوهری که در جامعه‌اش از دست رفته به طوری که فردوسی که گوهر زن در آن سرشته شده جای خود را به فردوسی پر از سراب داده است. با دقت در این فقره در می‌بینیم که این یک نوع آبرونی و طعن است که وی در شعر خود آن را بیان می‌دارد تا ذهن کسانی را که اصالت زن را از وی ربوده‌اند، متوجه آن سازد به طوری که با گفتن کلمه‌ی فردوس ذهن مخاطب را مجذوب فردوسی می‌کند که زن از آنجا آمده سپس با ذکر نمادهایی مثل سراب آن را نقض کرده این نوع آشنایی زدایی در کلام وی سبب می‌شود که اذهان خفته‌ی جامعه‌ش بیدار شده و متوجه شوند که زن و مادر که از بهشت آمده و بهشت زیر پای اوست حقش زایل گشته و حق وی بهشتی سرابی نیست.

با دقت در این فقره در می‌بینیم که شاعر زن را موجود زمینی نمی‌داند بلکه او را موجود آسمانی می‌داند که از هر گونه ناپاکی برین باشد این او صاف پاک و بی آلاچی در کلماتی چون (فردوس، قمر، نجوم، ماء زمزم، ...) جلوه می‌نمایند و مبین این مطلب است که در پی جسم زیبا و ظریفانه زن که جهان را مسحور خویش ساخته، حقیقتی نهفته است دور از دسترس مردان مغتصب و متجاوز که آن را در قالب (ای قمر علقته شهرزاد علی لیل اللقاء؟ بیان کرده است. موجودی که قادر است به افقها دست یابد و کمالات را پیشکش انسانها نماید (قطعت نجوم المساء... وملا تالقصیده زیبا... وتینا..... وماء زمزم) که شاعر این حقیقت را در قالب (شهرزاد) بیان می‌دارد همان شهرزادی که نمادی از اعتلای فکری است او که با دانایی خویش توانست خود را از مرگ حتمی نجات دهد. آری زن همان شهرزادی است که با زیرکی و کیاست خود می‌تواند جاودانگی به وجود آورد. از طرف دیگر قصد شاعر از کلام استفهامی در آغاز آن بوده است که سخنش را به گونه‌ی انشایی بیان دارد تا احتمال هر گونه کذب و شکی را بزدايد و ذهن مخاطب را به هر سویی که می‌خواهد گرایش دهد. به این ترتیب او دانایی و زیرکی را خصیصه‌ای نهان در زن می‌داند.

نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است اینست که شاعر مطالعات گسترده‌ای از ادبیات جهان داشته و همین امر بر زبان شعر وی اثری شگرف گذاشته است. انعکاس مفاهیم آثار بزرگ در شعر وی خود گواه این مطلب است. چنانچه در همین قصیده مفهوم «شهرزاد» را از هزار و یک شب گرفته است و «قمر» را از نمایشنامه‌ی شهرزاد توفیق حکیم برداشته است. قمر در این نمایشنامه یکی از شخصیت‌های اصلی است که همان وزیر می‌باشد. خود فوزیه در قصیده‌ای بنام «جلوه» به این مطلب اذعان دارد که او آثار بزرگانی را که خوانده و از آن تاثیر پذیرفته قابل شمارش نیست. جایی که می‌گوید:

قرأت کتاباً تحصى، وقرأت ریلکه وکزانتراکى وأراغون وطاقور وابن الریب ویوشکین وکافکا
وفولتیر و سیلفیا بلاث وأدونیس، وقرأت نشید الايشاد وملحمه جلعاشم والسير الشعبیه وألف لیله

وليلة. فما الذی حدث؟ قرأت/ وقرأت/ وقرأت/ قرأت/ حتی ضاق جسدها علی حواسها کما/ ینشق قمیص صبیئة صغیرة/ فجأة نهدت.../ فانهدت الدنيا علیها/ تهددها... (الموسوعة العالمية للشعر العربی <http://adab.com/modules.php>)

آنچه از این فقره دریافت می شود این است که علی رغم همه‌ی محدودیتها و تنگناها و تهدیدها از سمت جامعه، زن می تواند به دنبال دانایی باشد. همچنانکه می گوید (خواندم و خواندم و خواندم تا اینکه جسمم بر پوشش افکار و حواسم تنگ شده بود و ناگهان فریاد بر آوردم و آخر دست هم تهدید شدم). هر زنی مثل فوزیه و شهرزاد می تواند علی رغم تهدید و ترس، به سلاحی همچون دانایی و آگاهی روی آورد که باعث حفظ جوهره‌ی اصیل خود شود. ایشان در جایی دیگر به جوهره‌ی اصیل زن اشاره کرده و گفته:

من یخالنی ألطف الجو/ لا یعلم شیئا عن تجرعی/ لكل تلک السموم التی/ لا تترکنی إلا وقد جربت كل أنواع البکاء (الموسوعة العالمية للشعر العربی)
آنکس که گمان می برد من فضا را لطیف می سازم، چیزی از سر کشیدن انواع سموم را نمی داند. سمومی که رهایم نمی کند، من انواع گریه را آزموده‌ام.

ماهیت و جودی زن بر اساس لطافت سرشته شده است. زن با قدرت لطافت خود می تواند جهانی را مقهور خویش سازد اما این لطافت از ناحیه‌ی زنان جامعه‌ی سعودی خدشه دار شده و شاعر می گوید زن جامعه‌ی من قادر به ایجاد لطافت نیست و نمی تواند با لطافت خود ظلم را مقهور سازد؛ زیرا سمومی در اثر سر کشیدن مداوم در وی رخنه کرده و قادر به بروز جوهره‌ی لطیف خود نیست و یسلاح مبارزه با این سموم را انواع گریه می داند. شاعر با ذکر کلمه‌ی «انواع» در «وقد جربت كل أنواع البکاء» اشاره دارد که موضوع گریه‌ی او یک چیز نیست بلکه موضوعات و مقوله‌های فراونی وجود دارد که وی را به گریه انداخته است. عدم تصریح ایشان به موضوع خاص می تواند ذهن خواننده را به هر سو بکشاند و به تامل فرو افتد که شاعر از چه جنبه‌هایی گریان است که باعث شده لطافت و یاز بین برود.

- شکوه از عدم آزادی و توهین به ساحت زن

فوزیه زنی معترض و عصیانگر است که در پس نقاب زن سعودی از آلام و معضلات اجتماعی سخن می راند و شعرش نشان از آن دارد که او از وضعیت اسفناک جامعه‌ی زنان گله مند است. بنابراین شعر او سراسر تمرد است و «مراد از تمرد این است که شاعر ذات خود را نمایان سازد و عواطف روحی و احساسات درونی و جسمانی خود را در قبال واقعیت بروز دهد» (عبدالناصر، ۲۰۱۵؛ ۳۴). اگر به ابیات زیر نظری بیفکنیم در می یابیم که ویشاعری معترض بر وضع حاکم بر جامعه‌اش است. آنجا که می گوید:

أحس أننی مضغوطة داخل جسدي/ فلو أننی اتنفس بعمق لتشقت بشرتی (ابو خالد، ۱۹۹۵؛ ۷)
حس میکنم که در داخل جسمم تحت فشار هستم/ طوری که اگر نفس عمیق بکشم پوستم پاره

پاره می‌شود. شاعر بین زن و جامعه‌اش یک درگیری را به تصویر می‌کشد و و این یک نوع تنش و کشمکش بین فرد و جامعه است، جامعه‌ای که طغیانگر است به نحوی که فرد (زن) اجازه ندارد دم بر آورد و می‌گوید حتی جرأت این را که نفس عمیق هم بکشم، ندارم زیرا بیم از آن دارم که پوستم بدرد. اگر به این فقره از شعر دقت داشته باشیم در می‌یابیم که شاعر، لطیف‌وار و پوشیده مفهوم دربند بودن زن را با ترسیم بومی از پارگی جسمش به تصویر کشیده و این احتمال می‌رود که زن به خفقان و سکوت عادت کرده به طوریکه اگر فکر اعتراض به سرش بزند بیم آن دارد که نیست شود لذا می‌گوید ترجیح می‌دهم که ایستایی و خاموشی برگزینم و بدین ترتیب با سکوت خود اعتراض می‌کند. در جایی دیگر از اینکه زن اختیاری از خود ندارد زبان به اعتراض می‌گشاید و می‌گوید:

كان هناك ضلع مشترك بين سور/ مدرستنا الابتدائية الخامسة و بين مقبرة/ حى الرويس، شمال البحر بجدة/ كئا أوقات الفسحة نريح السور/ بنزع ونزق.. بخوف و خفة كاننا نرفع/ ستارة مسرح عن اسرار المأساة فى الكون (ابوخالده، ۱۹۹۵؛ ۱۸).

در محله‌ی «رویس» سمت شمال دریا در «جده» یک زاویه‌ی مشترک بین دیوارهای مدرسه‌ی ابتدائی پایه‌ی پنجم ما و بین گورستان وجود داشت. مادر اوقات فراغت آن دیوار را با ترس و دلهره و به همراه خونریزی کنار می‌زدیم طوری که انگار پرده‌ی نمایش یک تراژدی در هستی کنار می‌رفت.

ترسیم مدرسه در کنار گورستان حکایت از جمود و ایستایی دارد، مدرسه‌ای که دانش آموزان خردسالش، زنگ تفریح و اوقات فراغت خود را در آن با بیم و هراس سپری می‌کردند چرا که آن سوی آن مرگ و خونریزی حاکم بود. سوالی که در اینجا به ذهن خطور می‌نماید این است که چرا شاعر مدرسه‌ی ابتدائی گفته و نگفته راهنمایی یا دبیرستان؟ به نظر می‌رسد که انتخاب این واژه هوشمندانه به کار گرفته شده است. زیرا اگر کسی در کودکی حوادث ناخوشایند را مشاهده کند و از چیزی بهراسد این واقعه تاهمیشه در ضمیر ناخودآگاه او خواهد ماند و ذهن قوی دوران کودکی آن را به خاطر می‌سپارد. و انسان نیز در هنگام یا آوری خاطرات منفی تلخ، ضمیر ناخودآگاه او به سیستم عصبی بدن پیامی می‌فرستد مبنی بر اینکه مقاومت نکند. یعنی خودش هم می‌خواهد زودتر از این حالت ناراحتی بیرون بیاید و به مقاومت در برابر آن فکر نکند. بنابراین یکی از اصلی‌ترین اهداف ضمیر ناخودآگاه بقای بدن فیزیکی انسان است و با هر چیزی که تهدیدی علیه آن باشد می‌جنگد (عابدینی، ۱۳۹۴). شاعر می‌گوید ما در دبستان خود آزادی جان و روح نداشتیم و نطق نکشیدن را از کودکی آموخته‌ایم. ایشان در جای دیگر تلاش برای آزادی را بسان دست و پا زدن در باتلاقی می‌داند و این گونه گله‌مند است:

كعصفور سقط من السرب/ فى وعاء صمغ يعلی/ كانت كلما رفت بجناحها/ تغوص/ وكلما رفرفت بروحها تتفتت/ كان خلاصها مستحیلا كیفما/ استدارت (ابوخالده، ۱۹۹۵؛ ۵۹)

همچو گنجشکی که از دسته‌ی خود جدا شده و در ظرف شیره‌ای افتاده و می‌جوشد/ و هر بار که بال‌بال می‌زند/ بیشتر غوطه‌ور می‌شود/ و هر بار که روحش پر می‌زند خرد خرد می‌شود/ و هر طور

که به دور خود بچرخد، رهایی و نجات روحش ناممکن می‌شود. شاعر در این سروده برای اینکه بتواند لطافت و ضعیف بودن خود را در برابر یوغ ستم زمانه‌ی خود به تصویر بکشد از نماد گنجشک برای خود استفاده کرده است. شایان ذکر است که گنجشک در ادبیات، نماد خردی و ضعیفی است و در تقابل با پرندگان چون باز، عقاب و... قرار می‌گیرد. (عبداللهی، ۱۳۸۱؛ ۹۳۳). ایشان برای اینکه بتواند مفهوم ضعف و ناچیز بودن زنان را در جامعه‌اش برای مخاطب پررنگتر سازد گنجشکی را در نظر می‌گیرد که در ظرفی پر از شیر آن هم از نوع داغ، دست و پا می‌زند و با ترسیم چنین صحنه‌ای نهایت خفقان در جامعه‌اش را ترسیم می‌کند و این تصویر گویای این مطلب است که زن در ظرف جامعه‌ای ریخته شده که لبریز از شیرهای چسبنده‌ی خفقان و زور است و هر بار که بال آزادی‌اش را می‌گشاید در این ظرف سوزان فروتر می‌رود و روح و جان‌ش یکجا می‌سوزد.

نکته‌ی دیگری که در این قصیده قابل تأمل می‌باشد اینست که شاعر گفته «کعصفور سقط من السرب» و بیان داشته که این گنجشک نامبرده از دسته‌ی هموعان خود جدا افتاده است. با توجه به اینکه فوزیه ابو خالد در انگلستان درس خوانده بنابراین با جوامع اروپایی آشنایی دارد پس به طور ناخودآگاه به مقایسه‌ی میان زنان جامعه‌ی خود و جامعه‌ی غربی می‌پردازد آنجا که زنان را دارای آزادی می‌بیند و گمان می‌برد که حقوق آنان زایل نمی‌شود لذا چنین استنباط می‌شود که آن گنجشک جدا افتاده از دسته‌ی پرندگان همان زن سعودی باشد که از جامعه‌ی آزادی‌زنان دور گشته و جدا افتاده است. ایشان در جای دیگر نیز از نماد گنجشک استفاده کرده و از گرفتار بودن زنان در بند ظلم، شکوه سر می‌دهد و در سروده‌ای تحت عنوان «قفس» می‌گوید:

«تولمنی هذه العصفير / المزعجة كلما خبطت أجنحتها في الفضاء / وراحت تغني / و كأنها تسخر من سطوتی / أو تظننی / وحدى فی الحصار» (الموسوعة العالمية للشعر العربي)

این گنجشکان مزاحم دلم را به درد می‌آورد / هر بار که در فضا بال می‌گشاید / و شروع به آواز می‌کند / گویی شکوه مرا به تمسخر می‌گیرد / یا گمان می‌برد تنها من در حصارم.

فوزیه در این قصیده نیز از اینکه زن سعودی در بند است و زنان بسیاری از جوامع آزاداند، ابراز دردمندی می‌کند و گویی به آزادی آنان رشک می‌ورزد و از اینکه آنان وی را در حصار می‌بینند و به تمسخر می‌گیرند، آزرده خاطر گشته است. به هر حال آواز رنجی که زنان به بهانه‌ی صیانت از آنان متحمل می‌شوند رنج می‌برد و از حصار بودن آنان در قفس ساختگی و تنهایی‌بیزیاری می‌جوید. همچنانکه ابو خالد از اهانت مردان جامعه‌اش به زنان و اهانت حاصل از خفقان به ستوه آمده و یکی از تجربه‌های تلخ زندگیا و جنازه‌ی زنی است که شاعر وقتی نوجوان بوده آن را مشاهده کرده و در قصیده‌ای تحت عنوان «طعم اولیه‌ی مرگ» از آن یاد می‌کند و می‌گوید:

«من مکامن سحیفة فی الذاکرة / یتمتع نعش کان مکلاً بالشوک والغار / من کانت تلک الملكة / المکحلة المعطرة / وتستلقى دون خشیة علی أکتاف الرجال / و هم یدهبون بها بعیداً .. من .. من کانت ... الملكة ..؟! عبثاً أکد الذاکرة لیس إلا لدعته حزن غامض / تعبت فی قاع القلب ..»

الموسوعة العالمية للشعر العربي)

از نهانخانه‌ی ویران در خاطره‌ام / نعش زنی که با خار تاج گذاشته شده بود، خودنمایی می‌کند / کیست این شاه بانو / سیاه چشم و عطراگین / او بی هیچ واهمه‌ای روی دوش مردان قرار گرفته بود / او را به دور دست می‌بردند / این ملکه که بود / بیهوده ذهنم را را برایادآوری به تلاش وامی دارم ... همانطور که از نام قصیده بر می‌آید شاعر وضعیت ناخوشایند زنان را پس از مرگ نیز به تصویر کشیده و از این می‌نالند که زنی که صاحب جمال و جلال است، حال شکوه و جلال و تاجش با خار و خاشاک قرین گشته. از شعر این گونه بر می‌آید که آن زن مرحوم بای احترامی حمل می‌شده و مراسم دفنش در خورش نبوده است. و به قدری خفت بار بوده که هنوز که هنوز است این خاطره‌ی قدیم را به یاد می‌آورد و قدیمی بودن این خاطره هم از این بند معلوم می‌گردد آنجا که شاعر گفته «نهانخانه‌ی خاطر» گفتنی است که شاعر فعل‌ها را به صورت مضارع آورده تا بیان دارد که این خاطره همچنان با اوست و همیشه و پیوسته از این توهین رنجور است چرا که در پایان نیز از خود می‌پرسد این زن که بود؟ و گویی به دنبال پاسخی برای این پرسش خود است سپس شاعر پاسخ خود را چنین می‌دهد که بیهوده دارم ذهن میسوزانم که او کیست... البته که معلوم است.. این تنها یک اندوه جانکاه در عمق دلم است.

- ایجاد خوش بینی و امید به آینده‌ی روشن زن

علی رغم انواع خفقان و جریحه‌دار شدن روحیه‌ی لطیف شاعر، وی بوته‌ی امیدی در دل مخاطب می‌کارد تا به یأس و سرخوردگی کشیده نشود و در برابر وضع موجود تحرکی از خود نشان دهد و تسلیم امور جاری نگردد لذا در قصیده‌ای تحت عنوان «عبا»، امیدوارانه می‌سراید:

من الموسولین الأسود / أو من القطن الممتقع من حریر القز / أو من الشالکی الکشمیری من اللدمسق الشامی / غیر أن لاشیء یبلی روحی من الظلام / ... وتفتح علی عوالمی الباب (الموسوعة العالمية للشعر العربي)

او می‌گوید عبا‌ی زن هر چه که باشد چه ابریشمی سیاه و چه پنبه‌ای بی رنگ و لعاب یا حریر یا از جنس جوال کلفت کشمیر یا دیبای شام، هیچکدام از اینها نمی‌تواند بر روح وی تاریکی و ظلمت بیفکند بلکه در به روی جهان وی باز است. شاعر می‌گوید هیچ پرده و ظلمتی نمی‌تواند روح زن را فرسوده سازد و در پیروزی و سربلندی همیشه به روی وی یگشوده است و به این ترتیب از زنان می‌خواهد که تسلیم وضعیت موجود نشوند زیرا در هر وضعیت و هر موقعیتی روزنه‌ای از امید وجود دارد. یک نمونه دیگر از تجلی امید نیز شعر زیر است:

ملقی علی مشجب خشبی / خشب المشجب علی وشک / أن یتحول / إلی شجرة سدر / کلما احتک بحرارة روحها / العالقة بالقماش / القماش علی وشک / أن یعود إلی / زهرة قطن کلما لسعته / رائحة صابونها / الصابونة علی وشک / أن / تنحل إلی غدیر یاسمین / کلما تساقطت علیها قطرات من / کستناء شعرها الطویل / قطرات الماء تتکاثف مکنونه / غیمة تدرف شلالات شرسه / الروب الرطب وحده /

تیغ علی المشجب / یحلم (الموسوعة العالمية للشعر العربي)

شاعر با سرودن این قصیده که به نوعی عزت هم برای زن قائل شده می گوید: همین که چوب لباسی با لباس من ملاقات کند تبدیل به درخت سدر می شود زیرا آن لباس با گرمای روح من برخورد داشته و لباسم از برخورد با رایحه‌ی صابونم کم مانده که به شکوفه و غنچه‌ی پنبه تبدیل شود و صابون هم به محضی که با گیسویم تماس حاصل کند و آب از مویم بچکد تبدیل به حوضی پر از گل یاسمین می شود و قطرات آب تبدیل به آبشار/ و تنها لباس خوابم هست که روی جالبارسی تنها مانده و در رویا به سر می برد.

کلمات قصیده‌ی فوق حاکی از امیدواری و خیزش است. او در این ابیات خاطر نشان می سازد که در صورت بیداری و حضور در عرصه‌ی اجتماع می توان جمود و رکود را به پویایی تبدیل کرد و در این مجال هر چه که پیشتر رویم به موفقیت‌های بیشتری دست می یابیم (حوض یاسمین، آبشار و...). اما لباس خواب که فقط مخصوص خواب است در آن گردهمایی لباسهای روی چوب‌رختی، بی تحرک مانده و به مقام بالاتری صعود نکرده چرا که مخصوص خواب است و نه بیداری و حضور در اجتماع و اما کن دیگر. لذا شاعر خیزش و شکوفایی را در کنار نهادن خواب و غفلت زدگی می داند و با ترسیم بوم (چوب رختی و رایحه صابون و لباس) حقیقت آینده‌ی روشن را برای مخاطب تصویر سازی می کند لذا شعر و بشعری مخاطب محور است و نه متن محور زیرا همانطور که گفته شد او به ایجاد تصاویر بدیع و وزن و قافیه کاری نداری و آزادانه به تصویر سازی روی می آورد. ناگفته نماند که زبان وی بیانگر اندیشه‌اش می باشد چرا که ذهن آن چه در آن میگذرد نامرئی و تعریف ناشدنی است و تنها در بلوغ زبان است که می توان رؤیتش کرد و کمال ذهن از رهگذر زبان حاصل می گردد (علیپور، ۱۳۷۸؛ ۱۵). در ضمن شاعر در این خصوص مضامینی تازه در شعر خود آورده که می توان به مورد زیر اشاره کرد:

بابنا مقفل بألف قفل / وعرق قرنفل يطرق القلب / ويدخل عنوة / بماذا رشي الحراس؟
(الموسوعة العالمية للشعر العربي)

فوزیه برای عدم آزادی و حرکات مغایر آزادی که توسط حراس صورت می پذیرد می گوید هر چند که در خانه‌ی ما با هزاران قفل چفت شده باشد اما نمی تواند مانع رایحه‌ی قرنفل که قلب را نوازش می کند، باشد و شلیک نگهبانان هم بی فایده است. او در دل مخاطب خود که آزادی آنان سلب شده ایجاد امیدواری می کند که از فریاد و اعتراض نهراسند و در برابر خفقان مثل قرنفلی باشند که رایحه‌ی آن مشام انسان را نوازش می دهد.

نتیجه گیری

- علی رغم اینکه نقش مادر در زندگی و خانواده به طور خاص و در یک ملت به طور عام نقش پررنگ و بسزایی است اما در شعر شاعران حضوری کمرنگ داشته است یا لاقبل به نقش حقیقی او در زندگی کمتر توجه شده و غالباً توصیفاتیه که از زن رفته است توصیفات جسمانی و ظاهری

است ولی در این میان شاعرانی مثل فوزیه ابوخالده وجود دارند که زن در شعر آنها کانون اهتمام بوده. فوزیه در اشعار خود به رنج و مشقت زنان و نقش آنان در پرورش اجیال و نگاهداشت وطن اشاره می‌کند و در زایل شدن حقوق آنها اعتراض بر می‌آورد و اندیشه‌ی خود را در قالب زبان شعری خود بیان می‌دارد و گاه صراحتاً و بی‌پرده سخن می‌گوید و گاهی از طریق رمز و گاهی هم از زبان خود که درد وی درد همه‌ی زنان سعودی است خواستار آزادی زنان و باز پس‌گیری حقوقشان می‌شود. هرچند که در جامعه‌ی سعودی ناملایمات اجتماعی وجود دارد و تفکر مردسالاری غالب است. با این حال شاعر جرقه و نور امید در دل مخاطب خویش ایجاد کرده و در این میان از صنایع بدیعی دوری جسته است. لذا شعر وی شعری مخاطب محور است تا متن محور چرا که این شاعر همواره در فضای آزاد اروپا درس خوانده و دارای فکر و اندیشه‌ی آزاد می‌باشد و به همین خاطر حتی‌به‌حال شعر سنتی روی نمی‌آورد و از محدود شاعران سعودی است که شعر سپید را پیشه‌ی خویش ساخته است تا بال خیال خود را آزدانه در فضای شعر و شاعری برای بیان اندیشه‌های خود بگستراند.

منابع

- ابوخالده، فوزیه (۱۹۸۵). قراءة فی السرتاریخ الصمت العربی، بیروت، دار العوده.
- ابوخالده، فوزیه (۱۹۹۵). ماء السراب، الطبعة الأولى، بیروت، دارالجدید.
- ابوخالده، فوزیه (۱۹۷۳). إلی متیختطفونک لیلة العرس، الطبعة الأولى، بیروت، دار العوده.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱). سفر در مه، چاپ دوم، تهران، نگاه.
- الجیوسی، سلمی (۲۰۱۴). فوزیه أبو خالده شاعرة شجاعة تقبض علی الجمر وتعاكس التیار، <http://www.alarab.co.uk/m>
- خلیل، احمد خلیل (۱۹۹۵). معجم الرموز، بیروت، دارالفکر اللبنانی.
- عابدینی، مهدی (۱۳۹۴). اسرار ضمیر ناخوداگاه، <http://www.asrarezhn.ir>
- عباس، احسان (۱۹۹۵). اتجاهات الشعر العربی المعاصر، المجلس الوطنی للثقافة والفنون والآداب، الكويت.
- عبدالناصر، سی.ج (۲۰۱۵). مظاهر التمرد فی الشعر النسوی العربی الحدیث، الندوة الدولية، جامعة کیرالا، هند.
- عبداللهی، منیژه (۱۳۸۱). فرهنگ نام‌های جانوران در ادب پارسی، چاپ اول، تهران، انتشارات پژوهنده.
- علیپور، مصطفی (۱۳۷۸). ساختار زبان شعر امروز، چاپ اول، تهران، فردوس
- القرشی، عالی سرحان (۲۰۱۰). الذات الانثویة فی الخطاب الشعری النسوی فی السعودیة، ملتقى المرأة العربیة تونس، جامعة الطائف

- الموسوعة العالمية للشعر العربي <http://adab.com/modules.php>
- الوهيبى، فاطمه (٢٠٠٥). دراسات فى الشعر السعودى، الطبعة الأولى، الرياض، النادى الأدبى
بالرياض.



پرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Woman Appearance in Contemporary Arabic Poetry (Case study: Fawziyya Abu Khalid Poetry)

M. Sseifi

** S. Jafari nezhad

Abstract

Fawziyya Abu Khalid (1955) is a Contemporary Saudi poet who versified the essence of much of her poetic collections due to the woman. This poet objected her community in many poems on the ignoring of women's right. The research was purposed to study the woman appearance in her works by applying descriptive- analytic method and to review some of woman position in Fawziyya Abu Khalid poems. She was especially concerned about complain of not honoring the woman sufficiently as the mother of humanity, the mother who she considered as a symbol of fertility and resurrection and interpreted her as homeland and appealed her freedom from the yoke of oppression of her community. To counter the society traditions and to defend her famine rights freely, she turned to poems so she could stand up against the women humiliations via utilizing the lyrics language.

Keywords: woman appearance, Fawziyya Abu Khalad, Contem porary

* Assistant Professor, Department of Arabic language and literature, Kashan University, Kashan, Iran.(corresponding author, email: motaseifi2002@yahoo.com)

** PhD student in Arabic language and literature, Kashan University, Kashan, Iran.
Email: s.jafarimotarjem2014@gmail.com